

با اعلام نتایج نهایی آرای انتخابات ریاست جمهوری ایران، دکتر حسن روحانی همچنان برای چهار سال دیگر رئیس جمهور اسلامی ایران باقی ماند.

به گزارش خبرگزاری صدای افغان (آوا)، رحمانی فضلی، وزیر داخله جمهوری اسلامی ایران در مراسم اعلام نتایج نهایی آرای انتخابات ریاست جمهوری این کشور، با بیان این که حضور پرشکوه مردم ایران در انتخابات، نشانگر پایداری تمام اقشار جامعه به نظام جمهوری اسلامی بوده است، نتایج ۹۹٫۷ درصد آرا را اعلام کرد. بر اساس این نتایج، مجموع کل آرای اخذ شده از صندوق ها، ۴۱ میلیون و ۲۲۰ هزار و ۱۳۱ رأی است که از این میان، دکتر حسن روحانی با ۲۳ میلیون و ۵۴۹ هزار و ۶۱۶ رأی (۵۷ درصد کل آرا)، بار دیگر از سوی مردم ایران به عنوان رئیس جمهوری این کشور انتخاب گردید و برای یک دوره چهارساله دیگر، رئیس دولت خواهد بود. پس از دکتر روحانی، سید ابراهیم ریسی با ۱۵ میلیون و ۷۸۶ هزار و ۴۴۹ رأی، در جایگاه دوم قرار دارد. آقایان سید مصطفی میرسلیم و سید مصطفی هاشمی طباطبائی نیز هر کدام ۴۷۸ هزار و ۲۱۵ و ۲۱۵ هزار و ۴۵۰ رأی به دست آوردند.

سال چهارم، یکشنبه، ۳۱ ثور ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۲۱ می ۲۰۱۷

شماره ۱۳۳

رئیس جمهور برای شرکت در کنفرانس مبارزه با تروریسم به عربستان رفت

رئیس جمهور غنی به منظور شرکت در کنفرانس مبارزه با تروریسم، دیروز (شنبه، ۳۰ ثور) عازم ریاض پایتخت عربستان سعودی شد. در همین حال، رادیو آزادی به نقل از یک مقام حکومتی که نخواست نامش فاش شود، می گوید که آقای غنی در این کنفرانس تلاش می کند تا پیام واضح به جهانیان برساند، مبنی بر این که تروریسم تنها به افغانستان نه بلکه به جهان یک خط است. نشست سران شماری از کشورهای اسلامی طی روزهای شنبه و یکشنبه در عربستان برگزار می شود و قرار است پیرامون مبارزه با تروریسم و دهشت افگنی در آن بحث و تبادل نظر صورت گیرد. این نشست در حالی برگزار می شود که دونالد ترامپ، رئیس جمهور امریکا و ملینا ترامپ روز گذشته به عربستان سفر کرده بود و قرار است اشتراک کنندگان این کنفرانس با وی هم دیدار داشته باشند.

وزارت دفاع: ۱۳۹ جنگجوی داعش و طالب در تازه ترین عملیات قوای افغان کشته شدند

وزارت دفاع ادعا کرده است که در تازه ترین عملیات نیروهای امنیتی طی ۲۴ ساعت گذشته در نقاط مختلف کشور، ۱۳۹ جنگجوی وابسته به گروه های طالبان و داعش، کشته شده اند. در خبرنامه ای که دفتر مطبوعاتی وزارت دفاع دیروز شنبه ۳۰ ثور منتشر کرده بود، گزارش شده است که از مجموع کشته شدگان، ۱۲ تن آن ها اعضای داعش بوده به شمول ۲ تن از فرماندهان محلی، ۱۲۷ تن دیگر آن ها اعضای گروه طالبان هستند. در خبرنامه آمده است که در این عملیات به تعداد ۶۶ تن دیگر زخمی و ۲ تن دیگر هم بازداشت شده اند. بر اساس اطلاعاتی که دفتر مطبوعاتی وزارت دفاع منتشر کرده، این عملیات به صورت مشترک از سوی پولیس، اردو و امنیت ملی در ولایت های ننگرهار، لغمان، کاپیسا، پکتیا، پکتیکا، خوست، غزنی، کندهار، ارزگان، زابل، غور، فراه، کندز، فاریاب، سرپل، بغلان، بدخشان و هلمند انجام شده است. در گزارش آمده که در ادامه این عملیات، ۲ پایگاه مستحکم گروه های مخالف دولت نیز تخریب شده است.

یک داعیه و هزار ماجرا «به مناسبت یک ساله شدن جنبشِ روشنایی»



بخش اول

جنبش های تبسم و روشنایی یک حقیقت اجتماعی را بر می تاباند و آن پیدایش بستر مناسب برای شکل گیری جنبش های اجتماعی در درون جامعه هزاره به عنوان یک کتله بزرگ اما محروم قومی در افغانستان است. نمی توان تصور کرد که بدون هیچ پیش زمینه ای، یک شبه سیل از مردم به خیابان های کابل بریزد و تا داخل ارگ ریاست جمهوری برای دادخواهی خون نه تن از سر بریده شدگان متعلق به ملیت هزاره بروند. بسیج شدن بی سابقه مردم در اندک ترین زمان ممکن در جنبش تبسم نشان داد که بستر تولد و شکل گیری جنبش های اجتماعی در درون جامعه هزاره وجود آمده است. جنبش روشنایی هم در امتداد حرکت دادخواهانگی جنبش تبسم شکل گرفت، نمی شود تاثرات بالقوه روحی روانی بسیج عمومی در بیستم عقب را در تشکیل و بسط دادن جنبش روشنایی نادیده گرفت.

کله اسحاق احساس

توغل

بن بستِ پروسه ملی سازی



سازي و آن هم با حمايهی جهانی روی دست گرفته شود، اما بدبختانه پس از یک و نیم دهه، قصه ی دولت_ملت سازی دیگر به حاشیه رفته و ساختار کهن بار دیگر، آن هم با قدرت و قوت تمام قدر بر افراشت و سخن از قوم هم فراتر رفته و به قبیله سقوط کرده است. در جریان قریب به چهل سال قدرت مندانه مورد حمايه از بیرون، بیشتر به نیروی نظامی و زور قومی شان به دیگران شامت می کردند. اما متأسفانه وضعیت این روزهای کشور، از آن هم تریک تر وحشتناک تر دیده می شود. اتکا به شمشیر قبیله و پس از آن گسترش قدرت در حوزه ی قوم و در نهایت با بهره گیری از زور نظامی_قومی برای دست یابی به قدرت راهکاریست که به چند قرن پیش ارتباط می گیرد. صفحه ی ۳

پس از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ ه.ش، مردم افغانستان، با وحدت نظر در دفاع از استقلال، آزادی اعتقادات و باورهای دینی و میهنی شان در مقابل کودتاچیان قیام کردند. آرام آرام این مقاومت زیر مدیریت کشورهای منطقه و استخبارات قدرتمند جهانی قرار گرفت و پس از قریب به یک و نیم دهه به منازعه ی قدرت در محور خواست های قومی انجامید. در بستر آن منازعه ی خونین، اختاپوس تروریسم طالبانی قد برافراشت که جز سیطره ی مطلق قومی، انهدام تمدن بشری، نسل کشی، جنایت جنگی، مرگ و انتحار خاطرهای چندان نیک از آن باقی نیست. پس از کنفرانس بن اول قرار بود پروسه ی دولت_ملت

کوهبندی

افراطیت اسلحه ی مخفی سلطه گرایی



جدا از تفکر تندروانه، تا حالا هیچ نگاه سیاسی نتوانسته با چنین توانایی، توجهی برای حذف دیگر باورهای انسانی ایجاد کند و هر نوع تفکر مخالف را با شمشیر خلاف پاسخ گوید. در این تفکر جنبه ی باورها آن چنان سستیزه جویانه و خشونت آفرین است، که حتی هم باوران اعتقادی را در صورتی که در فروعات با هم وجه مغایر داشته باشد، شایسته ی حذف می داند. آن گاه با اتکا به باور خود که برای زندگی دیگران جز حذف ویا تابعیت و بیعت زمینه دیگری وجود ندارد، معنی و مفهوم جدا از غلبه و سلطه سراغ نمی شود. درین مفهوم پای استدلالیان چوبین دانسته می شود، عقل پیشاپیش در مقابل موازین از پیش داده شده، جایگاهش را از دست می دهد و پاسخ به نقد، حتا اگر نقد اصلاح طلبانه هم باشد، کفر و مجازات است.

افراطیت و تندروی در افغانستان تنها به اعتقادات و باورهای دینی ارتباط نمی گیرد، پشت پرده های باورهای به ظاهر دینی، اهداف بلند و مغرضانه ی سیاسی وجود دارد، که مبلغان بنیادگرایی، در حقیقت با استوار دیانت بدنبال دسترسی به آن اهداف سرگردان اند. ظرفیت بالای تندروی برای اعمال هر نوع خشونت، که در آن تسامح و مدارا جایگاه چندانی ندارد، بهترین ابزار سیاسی برای دسترسی به قدرت، تحمیل قدرت و تداوم قدرت است. جایگاه رهبران جنبش های تندروی، نمود بالله با مقام الوهیت کاملن شباهت دارد. منتها در این تعریف، تندروی توجهی برای تطبیق احکام آسمانی به شمار رفته و تندروان ابزار تطبیق این دستاویز به حساب می روند.

صفحه ی ۳

گپ مردم



درنگ بر وضعیت حاکم در دانشگاه‌های افغانستان

دهاتی

دانشگاه را مکانِ تجد و نوگرایی تعریف کرده‌است، در جوامع مدرن، دیگراندیشی از دانشگاه آغاز می‌شود. اصولن تجد هم‌زاد با دانش است، یعنی هر کجای که دانش باشد همان‌جا نوگرایی و دیگراندیشی‌ست. درجهان مدرن که نهادهای تحصیلی در آن پا گرفته‌است، دیگراندیشی و تجد با دانش و دانشگاه گره ناگسستی دارند و نمی‌توان تجد بدون دانش و دانش بدون تجد را شاهد بود. از طرف دیگر نهادهای تحصیلی در جوامع توسعه یافته با پدیده‌های اجتماعی علمی برخورد ارزشی ندارند، اساسن هیچ پدیده یا تفکری در فرهنگِ اکادمیک و علمی قداست ندارد، بلکه تغیر پذیر است و می‌تواند معنی‌های متفاوت داشته باشد. انسانِ دنیای مدرن دانشگاه را به عنوان مکانِ تفکر باز می‌شناسد، مکان‌که در بستر آن اندیشه تولید می‌شود و تجد عنصرِ اساسی آن است.

اگر از سقف این استندرها بگذریم، در حداقل ترین مورد، مولفه‌ی حیاتی یک نهاد اکادمیک و علمی بروز شدن مواد درسی و باز تعریف تفکر حاکم بر آن است، در صورتی‌که نهاد تحصیلی فاقد این مولفه‌ی حیاتی باشد، بطور می‌تواند مولد اندیشه و بُن‌گاه تجد و نوگرایی باشد؟ به عبارت دیگر دانش چیزی‌ست که خلق می‌شود و برای مدتِ کارایی دارد، اما هرگاه کارایی یک رشته‌ی علمی به پایان می‌رسد، جای خود را به دانش جدید می‌دهد، تا دانش جدید به نیازهای جدید انسان پاسخ دهد. به این ترتیب وقتی دانشگاه یا نهاد تحصیلی نمی‌تواند دانش کاربردی تولید کند، عقب می‌ماند و فرهنگِ حاکمیت انجمادِ فکری بر آن‌ها حاکم می‌شود. از همین منظر، دو نکته را پیرامون وضعیت دانشگاه‌های کشور یادآوری می‌کنم:

یکم: با توجه به استندردهای تحصیلی در جهان، نهادهای تحصیلی افغانستان در یک حالت ایستایی قرار دارند، برای اثبات این ادعا کافی‌ست یک بار به مواد درسی و پایان‌نامه‌های دانشگاه‌ها توجه شود، از یک طرف مواد درسی در نهادهای تحصیلی کاملن فرسوده و از کار افتاده‌است، از طرف دیگر استبداد فکری سنت غالب جامعه‌ی تحصیلی ماست، استبداد که نتیجه‌ی جز عقب افتادن از کاروان تمدن جهانی چیزی دیگری ندارد. در چنین وضعیتی تنها چیزی‌که مشخص است این که در دانشگاه‌های کشور، دانش که بتواند بر داشته‌های علمی جهان چیزی اضافه کند و وضعیت جامعه را بهبود بخشد تولید نمی‌شود.

دوم: نوع نگاه انسان جامعه‌ی ما به دانش و دانشگاه از اساس اشتباه است، هم در سطح رهبری و مدیریت کلان کشور، هم در سطح عمومی. در سطح رهبری هیچ برنامه‌ی مشخص برای کدرسازی و تولید دانش کاربردی وجود ندارد، در حالی‌که در هر بخشی دیگر در کشور، با بالاترین هزینه از کارشناسان و متخصصین خارجی استفاده می‌شود، اما در عرصه‌ی تربیت افراد مسلکی و تولید دانش کاربردی، هیچ هزینه‌ی نمی‌شود. از طرف دیگر معیار گزینش کدرهای علمی در دانشگاه‌های افغانستان بجای تخصص و شایستگی، وابستگی‌های قومی، سمتی، حزبی و ... است. وقتی مبنای نهادهای تحصیلی ما بر چنین مدار باطل گذاشته شده باشد، آیا تغیر وضعیت تحصیلی ممکن خواهد بود؟ آیا با نگاه

ارزشی به مقوله‌های می‌توان به کشف جدیدی رسید؟

در یک کلام، دانشگاه‌های کشور فاقد معیارهای علمی‌ست، در بستر چنین نهادهای نه فکر جدیدی تولید خواهد شد و نه اندیشه‌ی که در خدمت رفاه عمومی قرار بگیرند. بنابر این برای عبور از چنین بن‌بستی جامعه‌ی علمی ما یک راه بیشتر ندارد و آن باز تعریف همین نگاه معیوب نسبت به دانش و دانشگاه است. این باز تعریف باید نگاه ارزشی و استبداد فکری را نسبت به مقوله‌های علمی از بین ببرد و به نظام آموزش و پرورش در کشور اعتبار ببخشد. لذا راه و راز رسیدن ما به دانش مدرن و عبور از بن‌بست موجود این است که ما جهانی شویم و جهانی بیندیشیم.

یک داعیه و هزار ماجرا «به مناسبت یک‌ساله شدن جنبشِ روشنایی»

اما آن چه را این‌جا می‌خواهم اشاره کنم این است که هم جنبش موسوم به تبسم و هم جریان اعتراضی بر علیه تغیر مسیر برق وارداتی ترکمنستان که بعدها به جنبش روشنایی مسمی گردید، هر کدام از این دو جریان اعتراضی حول یک خواست معین که آن «حفظ حقوق شهروندی، تأمین منافع کتله‌ی مشخص قومی و در نهایت توزیع عادلانه‌ی قدرت و امتیازات ملی» بود، شکل گرفت. در این میان آن‌چه جریان اعتراضی دوم را برجسته می‌کند، تسلسل فعالیت و ادامه یافتن این جریان است.

جنبش‌های تبسم و روشنایی یک حقیقت اجتماعی را بر می‌تاباند و آن پیدایش بستر مناسب برای شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در درون جامعه‌ی هزاره به عنوان یک کتله‌ی بزرگ اما محروم قومی در افغانستان است. نمی‌توان تصور کرد که بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای، یک شبه سیل از مردم به خیابان‌های کابل بریزد و تا داخل ارگ ریاست جمهوری برای دادخواهی خون‌نُه تن از سربریده‌شدگان متعلق به ملیت هزاره بروند. بسیج شدن بی‌سابقه‌ی مردم در اندک‌ترین زمان ممکن در جنبش تبسم نشان داد که بستر تولد و شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در درون جامعه‌ی هزاره بوجود آمده است. جنبش روشنایی هم در امتداد حرکت دادخواهانه‌ی جنبش تبسم شکل گرفت، نمی‌شود تأثیرات بالقوه‌ی روحی_روانی بسیج عمومی در بیستم عقرب را در تشکیل و بسط دادن جنبش روشنایی نادیده گرفت. می‌توان گفت که جنبش روشنایی محصول فضای عمومی، آمادگی روحی_روانی، نیروهای انسانی و تجربه‌های بازمانده از جنبش تبسم بود. می‌توان گفت که جریان‌های اجتماعی برخواسته از متن جامعه‌ی هزاره با گستردگی جنبش تبسم و خاصن جنبش روشنایی، محصول فضایی است که در جریان سال‌های پسین بوجود آمده و نمی‌توان تصور کرد که جنبش روشنایی بدون تجربه‌ی جنبش تبسم شکل گرفت، بلکه تا اکنون هر جریانی از این دست زمینه‌ی تولد جریان بعدی را محیا کرده است. اما چیزی که بنیادی‌ترین پرسش این نوشته را تشکیل می‌دهد، چگونگی مدیریت چنین ظرفیتِ بسیج شدن مردم هزاره است. آیا همان گونه که این مردم در پذیرش ارزش‌های نوین پیش‌قدم بوده، در حفظ و مدیریت آن هم موفق بوده اند؟

در بخش دوم؛ فرصت‌ها، چالش‌ها، چشم‌انداز و هم‌چنان نقدهای جدی که بالای جنبش روشنایی وارد است، به بررسی گرفته خواهد شد و به پاسخ این پرسش‌ها خواهیم پرداخت.

عناصر و ویژگی‌های لازمه‌ی یک جنبش اجتماعی که «آلن تور» آن‌را مطرح می‌کند، از قبیل؛ «هویت، موضوع مبارزه و چشم‌انداز یا مودل اجتماعی جنبش» در آن لحاظ باشد، احساسات توده‌ی و قومی لحاظ است، احساسات یا کُنش و واکنش که در متن آن پرسش‌گری نقادانه در باره‌ی عمل‌کرد جنبش‌های اجتماعی، اصلن جایگاهی ندارند. شاخصه‌ی دیگری جنبش‌های اجتماعی در افغانستان این است که احساسات اعتراضی در این جنبش‌ها بیش‌ترین قسمت آن را تشکیل می‌دهند، اما محاسبه‌ی کار و چگونگی رویکرد اعتراضی کم‌ترین بخش ممکن در جنبش‌های اجتماعی بوده است. به همین دلیل پای جنبش‌های اجتماعی در افغانستان همواره لنگیده و ما شاهد افول این جنبش‌ها بوده ایم.

اگر از پرداختن به پیشینه‌ی تاریخی جنبش‌های اجتماعی در افغانستان بگذریم که هدف این نوشته هم نیست؛ در قریب به دو دهه‌ی اخیر، قوه‌ی محرکه‌ی اکثریت قاطع از تحولات مدنی و دیموکراتیک در افغانستان هزاره‌ها بوده است. تاریخ تحولات اخیر نشان می‌دهد که هزاره‌ها به عنوان یک کتله‌ی بزرگ قومی در تعامل و پذیرش ارزش‌های مدرن از هر گروهی قومی دیگر پیش‌قدم‌تر اند، اما این که در حفظ و پاسداری این ارزش‌ها تا چه حد موفق بوده و توانسته است از چنین ظرفیتِ بسیج سازی به نفع خود استفاده کند، شک و تردیدهای جدی با خود دارد، شک و تردیدهای که می‌توانند نفس تولد و خیزش جنبش‌های اجتماعی برخواسته از متن این کتله‌ی قومی را به چالش بکشاند. در قریب به دو سال اخیر دو جنبش بزرگ اجتماعی توسط هزاره‌ها شکل گرفت. جنبش موسوم به تبسم، که در پی کشتار بی‌رحمانه‌ی مسافرین هزاره بوجود آمد، و برای دادخواهی خون شکر به تبسم «دختر نُه ساله» و همراهان او، اولین بار در تاریخ افغانستان، تظاهرات بی‌پیشینه در مرکز شهر کابل به راه افتاد، تظاهرات که بیشتر به یک قیام شهری شباهت داشت و گواهِ ظهور یک جنبش اجتماعی در افغانستان بود. هر چند جنبش تبسم به همان سرعت که شکل گرفت فرو نشست، اما گستردگی آن اعتراضات، نوید پیدایش یک نیروی قوی معترض درون شهری را با خود داشت.

دومین جریان که به دنبال جنبش تبسم از درون جامعه‌ی هزاره شکل گرفت، جریان اعتراضی مردم هزاره نسبت به تغیر مسیر برق وارداتی ترکمنستان بود که ماستریلان آن توسط شرکت آلمانی فیشر تهیه شده بود، کاری که هزاره‌ها آن‌را تبعیض آشکار حکومت خواندند، این که آیا این جریان در تعریف و مشخصات یک جنبش اجتماعی می‌گنجد یا نه بحث بزرگ و جداگانه‌ی است که در جریان نوشته به آن پراخته خواهد شد،

در بخش اول این مجموعه نوشته، نویسنده به کلیات پرداخته و بر آن است که به چیستی، چرایی و چگونگی شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در افغانستان پاسخ بچوید، تا از این منظر توانسته باشد به اهداف، شیوه‌ی مبارزه، تکنیک‌های مبارزه، فرصت‌ها، چالش‌ها و چشم‌انداز آینده‌ی جنبش روشنایی به عنوان یک جنبش اجتماعی بپردازد.

پیش‌درآمد

در نگاه اول، جنبش‌های اجتماعی برای حفظ منافع و امتیازات گروه‌های انسانی شکل می‌گیرد. این جنبش‌ها بیرون از نظام سیاسی، برای شناخت چالش‌ها و نگرانی‌های عمومی و دست یافتن به مطالبات جمعی، بالای کارگزاران قدرت و دست اندرکاران حکومت فشار وارد می‌کنند. ویژگی اساسی جنبش‌های اجتماعی، ایجاد فضای مناسب برای طرح و بیان حقوق شهروندی و بستر مناسب برای فهم حساسیت‌های اجتماعی، گذشت و فداکاری برای تأمین حقوق کتله‌های محروم انسانی است. در نگاه دوم، آن گونه که در جامعه‌شناسی سیاسی مطرح است، جنبش‌های اجتماعی حاوی هویتی‌ست که در قالب آن موضوع یا مودل مبارزه باید بر بنیاد ارزش‌های دیموکراتیک استوار باشد، اساسن چشم‌انداز یا مودل اجتماعی یک جنبش است که هویت آن‌را شکل می‌دهد. بنابرین جنبش‌های اجتماعی بستری برای بیان خواست‌های جمعی به منظور رسیدن به عدالت، حقوق شهروندی و ارزش‌های دیموکراتیک اند، که گروه‌های اجتماعی در متن آن با احساس وابستگی به همدیگر، برای تأمین منافع مشترک گرد هم می‌آیند. باید خاطر نشان ساخت که هدف از طرح این مفاهیم پیچیدن در ذیل تعریف مفاهیم در یک جنبش اجتماعی نیست، بل که نویسنده بر آن است تا با توسل جستن بر مبنای جامعه شناختی به بررسی جنبش‌های اجتماعی و مشخص جنبش روشنایی، مدل و تاکتیک‌های مبارزه در بستر این جنبش، تکنیک‌های اعتراضی، استراتژی اعتراضات و نقدهای که بر چگونگی عمل‌کرد آن وارد است بپردازد.

طرح بحث

در کلیت امر جنبش اجتماعی یک عمل‌کرد یا کُنش اجتماعی‌ست، کُنش که با احساس تأمین منافع مشترک توده‌ها ایجاد می‌شود. اما آن چه در افغانستان از آن به عنوان جنبش‌های اجتماعی نام می‌بریم، پیش از این که

اگر از پرداختن به پیشینه‌ی تاریخی جنبش‌های اجتماعی در افغانستان بگذریم که هدف این نوشته هم نیست؛ در قریب به دو دهه‌ی

اخیر، قوه‌ی محرکه‌ی اکثریت قاطع از تحولات مدنی و دیموکراتیک در افغانستان هزاره‌ها بوده است. تاریخ تحولات اخیر نشان می‌دهد

که هزاره‌ها به عنوان یک کتله‌ی بزرگ قومی در تعامل و پذیرش ارزش‌های مدرن از هر گروهی قومی دیگر پیش‌قدم‌تر اند. اما این‌که در

حفظ و پاسداری این ارزش‌ها تا چه حد موفق بوده و توانسته است از چنین ظرفیتِ بسیج سازی به نفع خود استفاده کند، شک و

تردیدهای جدی با خود دارد، شک و تردیدهای که می‌توانند نفس تولد و خیزش جنبش‌های اجتماعی برخواسته از متن این کتله‌ی قومی

را به چالش بکشاند. در قریب به دو سال اخیر دو جنبش بزرگ اجتماعی توسط هزاره‌ها شکل گرفت. جنبش موسوم به تبسم، که در پی

کشتار بی‌رحمانه‌ی مسافرین هزاره بوجود آمد، و برای دادخواهی خون شکر به تبسم «دختر نُه ساله» و همراهان او، اولین بار در تاریخ

افغانستان، تظاهرات بی‌پیشینه در مرکز شهر کابل به راه افتاد، تظاهرات که بیشتر به یک قیام شهری شباهت داشت و گواهِ ظهور یک

جنبش اجتماعی در افغانستان بود.

برگی از تاریخ

چگونگی تحقیق از یک متهم در زندان آگسا

" دو لین فولادی را به دو انگشت کلان پاهایم بستند، یک تخته تکه‌ی کم عرض را از دهن و گردنم بیچانده به‌طرف عقب، هر دو سر تکه را با هم تاب داده، یک‌نفر سرباز قوی هیکل آن‌را محکم گرفته، دو زانوی خود را به شانه‌ام از طرف عقب تکیه داده بود، که با این ترتیب پاهایم به لین برقی وصل و دهنم به تکه بسته، به شانه‌هایم دو زانوی سرباز چنان تکیه داده بود که هیچ حرکت کرده نمی‌توانستم، تنها چشمان و بینی‌ام باز بود که دیده و تنفس کرده بتوانم.

قبل از این‌که اندل ماشین را حرکت دهند، برایم گفتند که به رضای خود اعتراف نکردی، اکنون یک چانس داری وقتی‌که مزه‌ی قایل شاه را چشیدی و می‌خواستی به جرم خود اعتراف کنی، چون دهنات بسته است، می‌توان به بالا کردن یک یا هر دو دست، برای ما اشاره بدهی که اعتراف می‌کنی، در آن صورت ما جریان برقی را متوقف، کاغذ و قلم در اختیار شما است، می‌توانی اعتراف خود را کامل بنویسی. من آخرین توصیه‌ی مرگ‌بار شان را شنیدم و با اشاره‌ی جمیل نورستانی ارتباط می‌دادم، در این لحظه از اطلاق‌های هم‌جوار، آوازهای مغشوش چنین عذاب و شکنجه‌ها به گوشم می‌رسید. خواهی نخواهی من هم باید این عذاب را می‌کشیدم، دیگر هیچ چاره نداشتم، بدون کدام جرم و گناه اعتراف نمودن که مرگ حتمی در قبال داشت، زجر و شکنجه را باید تحمل می‌کردم. به نفر موظف اشاره نمودند که اندل ماشین را حرکت دهد، با حرکت اندل، جریان برقی در وجودم جاری گردید، احساس کردم قلبم را کسی چنگال می‌زند، از ترس مرگ با قوت تمام آن‌قدر پریده بودم که لین‌های فولادی هر دو قطع شده و حلقه‌های آن در گوشه‌ی انگشتان پایم فرو رفته بودند. سرباز قوی هیکلی که از عقب مرا با زانوهایش تکیه داده و پوزبند مرا قایم گرفته بود هم از شدت خیز من جدا شده و تکه از دستانش رها گردیده بود، از انگشتانم خون جاری و زبان و دهنم خشک شده بود، قدری آب خواستم، سرباز برایم یک گیلان آب داد، همه را در شب سرد زمستان نوشیدم، گیلان دوم و سوم را هم مسلسل نوشیدم، معلوم گردید در مسئله‌ی دادن آب سخاوت داشتند، این آب‌خوری به هر دو طرف فایده داشت، به من کمبود آب وجود را تکافو می‌نمود، برای آن‌ها بخاطر این‌که هر قدر وجود آب داشته باشد به دور دوم و آینده جریان برقی موثر تر است.

تا حوالی ساعت ۱۲ بجه شب، سه مرتبه به وقفه‌ها برایم شوک برقی دادند و هر مرتبه به عنوان اعتراف دست‌ها را بالا می‌کردم، وقت را کمایی می‌نمودم و آب می‌نوشیدم، در هر مرتبه انگشتان پاهایم زخمی می‌شد، ولی من از توقف قلب هراس داشتم، راستی که گفته بودند: «انسان از گُل نازک‌تر و از فولاد سخت‌تر است». در دوره‌ی سوم شوک برقی به خود نفهمیده بودم، وقتی بیدار شدم در همان اطاق نمبر ۱۵ بدون کمپل به روی فرش یک قالین کهنه افتاده بودم، همه‌ی وجودم درد می‌کرد، یک جوانی که چکن سفید به تن داشت او هم در همین اطاق بعد عملیات شوک برقی آورده شده بود، هر دو به یک مصیبت گرفتار بودیم، نام‌اش اکنون فراموشم شده، پسر غلام عمر «عسکرزوی» از فامیل جنرال غلام رسول خان رئیس ضابط احوالات سابقه بود که جوان مذکور را سه ماه بعد از همان تاریخ در بلاک دوم زندان پلچرخ زنده دیدم.

منبع: شب‌های کابل «خاطرات یک افسر نظامی»، جنرال

عمرزی، چاپ اول، انتشارات سپا، صص ۹۷-۹۹

افراطیت اسلحه‌ی مخفی ...

این حالت خطرناک‌ترین وضعیت است، که جامعه‌ی بشری با آن مواجه می‌گردد. جهل تمام عیار عقل معیاری را جهل نام گذاشته و عقل اجتماعی در مقابل جهل حاکم فاقد هر گونه ابزار مقاومت بوده و خشونت هم مانند شمشیر داموکلس و یا گیوتین هر لحظه بر فرق او می‌چرخد، تا به حکم جهل، عقل را حذف نماید.

برای جهل حاکم، جامعه به گله‌ی گوسفندی می‌ماند که او هم مانند قصاب بی‌رحم، مسلح با خنجر در نیام و یا در کف هر لحظه قادر به سر بریدن آن است. جامعه‌ی گوسفندی برای جهل حاکم، جامعه‌ی آرمانی و مدینه‌ی فاضله، یا آرمان شهر است، که هر گوسفندی در آن به نوبت در خدمت او آماده برای سر بریده شدن است. در این جامعه اعتراض، مخالفت با تقدیر ازلی بوده و جز حالت گوسفندی هر وضعیت دیگر به تنبیه و تعذیب ضرورت دارد.

بشر معتقد به این دیدگاه، برای ستیزه و خشونت آفریده شده، بدون ستیزه و خشونت «مبارزه با مخالفان»، زندگی برای شان هیچ‌گونه موضوعیت و اهمیت ندارد. در این تعریف زندگی هرچه طولانی باشد رنج‌اش بیشتر است، برای کاستی این رنج، انتحار و خودترقانی یک امر الزامی، مبارک، میمون و انتخاب بجا بوده و بهترین گزینه برای رسیدن به زندگی آرمانی است. صاحب این تفکر در انتخاب این راه‌شویه، در این پندار به‌سر می‌برد، که برای اصلاح جامعه‌ی بشری تنها گزینه‌ی ممکن، همین راهکار است. به باور آن‌ها این راهکار مبتنی بر واقعیت بوده و هر راه

توسل به این تفکر اغلب از جانب کسانی بیشتر به مشاهده می‌رسد، که دل‌بستگی به قدرت، تحمیل سلطه و تابعیت دیگران آرمان واقعی آنان را تشکیل می‌دهند. در قرائت تندروانه، تنها صاحب قرائت می‌تواند به تفسیر پرداخته و موضوع قرائت را براساس نیاز سیاسی‌اش سمت و سو دهد. تفسیر مغایر با نگرش صاحب قرائت در صورتی‌که برای بنیاد سیاسی آن مضر تلقی گردد، فتوای شرک می‌گیرد و به اشد مجازات محکوم می‌شود.

دساتیر آسمانی برای تفکر تندروانه ابزاری‌ست که با رنگ و روغن کاری متناسب به باور و نیاز سیاسی صاحب قرائت، تفسیر می‌شود. در این وضعیت در کنار دساتیر آسمانی تنها تفسیر صاحب قرائت است، که قابلیت اجرایی داشته و مقاومت در مقابل آن خطرساز می‌شود.

به بیان دیگر، در قرائت‌های افراطی از دین، این تفسیر صاحب قرائت است، که به جای دساتیر آسمانی قرار می‌گیرد و آن‌را تابع خود می‌سازد. در این صورت است، که اعمال سلطه با استفاده از هر ابزار خشونت‌زا پوشش مقدس یافته و مقاومت در مقابل آن برای صاحب ادله و عقل خطر ساز می‌شود. عقل اجتماعی جایگاه‌اش را از دست داده و به جای آن عقل کل، که در اساس از بی‌عقلی رنج می‌برد، فرمان می‌راند. در وضعیت این چنینی عقل کل قوه‌ی بینایی و شنوایی‌اش را از دست داده و به عقل انسانی اجتماع تحت سلطه‌اش، جهل اجتماعی نام می‌گذارد.

بن بست پروسه‌ی ملت...

عرفی، در واقع خبر نیک برای حامیان اندیشه‌های انسانی به شمار نمی‌رود. با استحکام باورهای عرفی، اعتقاد به دموکراسی، حقوق بشر، آزادی، عدالت و توسعه‌ی سیاسی به تدریج به حاشیه رفته و انسان آموزش یافته در این بستر با وجود آن‌که درون کانون‌های آموزشی مدرن تربیه شده اند، ناچار به پیروی از نظم حاکم گردیده و آن نظم فرتوت را با رنگ و لعاب نوین و گویا مدرن احیا و بازسازی می‌نمایند. در این صورت افغانستان به اجزای نهایت کوچک و سلول‌های بشری در تقابل با هم شکل گرفته و منازعه می‌تواند بر مبنای این بستر اجتماعی سال‌ها دوام یابد.

همه باور داریم، که سنن قبیلوی مغایر با قانون و یا حاکمیت نظام‌مند و قانون‌مدار است. جای‌که قانون وجود نداشته باشد، تعهد به رفتار و پاس‌خگوی به اعمال هم جایگاهی نمی‌تواند داشته باشد. در فرهنگ قبیلوی، رضایت قبیله اهمیت داشته، ملت و ساختارهای غیر قبیله ارزش انسانی نداشته و در بخش مخالفان و یا دشمنان به حساب می‌آید.

دانش و تخصص افراد در فرهنگ قبیله در جایگاه اخیر قرار داشته و افراد فقط بر مبنای پایگاه قبیلوی اش ارزش دهی می‌شود. خون قبیله در نگاه عنصر قبیلوی هویت اصلی به شمار رفته و هر نوع نگاه و قضاوت نسبت به افراد در محور این نگاه سمت و سو داده می‌شود. در چنین دیدگاهی جامعه هیچ‌گاه

چاره‌ی دیگر بر خلاف واقعیت و حقیقت و دست زدن به یک امر باطل و یا حرام است. زندگی ابدی در نگاه صاحب این ایده در تناسب به زندگی کوتاه در دنیای کنونی اولویت داشته و این زندگی زود گذر سرمایه‌ی است در کف صاحب زندگی، که چگونه با به کار اندازی و یا گرفتن و نغی آن می‌توان به آن زندگی جاویدانه اما بی دغدغه دست یافت.

در دل چنین وضعیت هراس آور است که به جای نقد، تملق، دست بوسی و پا بوسی جان می‌گیرد. جامعه‌ی گوسفندی از ترس سلطه‌ی حاکم، برای حفظ جان و یا بدست آوردن موقعیت و امتیاز، دست به هر ابزار ممکن می‌زند. در واقع سطح تملق و ارادت کاذب، موقعیت افراد را در جامعه‌ی تحت سلطه تعیین می‌کند. در قانون نانوشته‌ی چنین جوامع، جایگاه مطلوب از آن کسانی اند که مصداق این گفته‌ی مشهور باشند:

«نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند»

و کسانی که به نقد بپردازند و با باور: «چه حاجت که نه کرسی آسمان، نهی زیر پای قزل ارسلان» زندگی کنند، مسکن و ماوایش کنار گلخن حمام است و یا به گفته‌ی «آن مردک»: بدون ستاره در آسمان و بدون بوریا در زمین، ناچار به زندگی اند.

درماندگی حاکم بر نظم این چنینی در این است که به قدرت دست یافته و ثروت را کمایی کرده اند، اما عزت واقعی را که در اذهان و یا به گفته‌ی عطار و مولوی در قلوب است هرگز بدست آورده نتوانسته اند.

به هویت جمعی و ملی دست یافته نمی‌تواند. عقل و شایستگی هم از خون و رنگ قبیله متأثر بوده و انسان در نگاه صاحبان این بینش فاقد جایگاه انسانی بوده و محک ارزش دهی برای افراد، خون و رنگ قبیله و وابستگی سنتی و ذهنی آن با آن بنیش پیوند می‌یابد.

برای عنصر قبیله‌گرا و صاحب عقل قبیلوی منافع کلان‌تری فراتر از منافع قبیله وجود ندارد. منافع کلان ملی در خدمت منافع قبیله قرار داشته و سیاست در خدمت‌گذاری به قبیله‌ی حاکم خلاصه می‌شود. دموکراسی و شایسته سالاری در نگاه صاحبان این اندیشه اصلن جایگاه نداشته و به جای آن دو عنصر سلطه‌ی اشرافیت قبیلوی و مدافعان ارزشهای کهن، رسمیت یافته و پوپولیسم قبیلوی به جای اومانیزم و حقوق شهروندی جاگزین می‌شود. افغانستان در این روزها به این وضعیت دچار بوده و هر آن ممکن است سلطه‌ی قبیله به جای سلطه‌ی قانون و شایسته سالاری در راس قدرت قرار گرفته و مشروعیت همه‌ای این دستاوردها یک شبه زیر سوال قرار گیرد.

این وضعیت هشدارست برای نسل جوان و تعلیم یافته و آنانی که انسانی می‌اندیشند، تا در زمینه راه حل را جستجو و این گزینه‌ی حاکم را در نور دیده و راه حل را برای عبور به پروسه دولت ملت سازی ارائه نمایند.

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته‌نامه صدای مردم

آدرس دفتر: کابل، کارته ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸
سر دبیر
اسحاق علی احساس
ایمیل: sadaaym@gmail.com
زیر نظر شورای نویسندگان

سال چهارم، یکشنبه، ۳۱ ثور ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۲۱ می ۲۰۱۷ میلادی

شماره‌ی ۱۳۳

محمد نسیم نظری

حکومت وحدت ملی و استفاده‌ی ابزاری از منابع قدرت



بیرون رفت از این بحران همه جانبه می‌بود. اما تقدیرهای بی‌جا، خبر از یک واقعیت مهم و بنیادی می‌دهد و آن این‌که حکومت وحدت ملی فاقد هر گونه پالیسی دقیق و معیاری برای بحران کنونی بوده و علاقه‌ی چندانی به ثبات واقعی در کشور ندارد.

مسئله‌ی اساسی این است، حکومتی که کم‌تر از ۶۵ فیصد از خاک کشور را در اختیار دارد و هر روز و هر دم در جای جای این خاک تروریستان با اعصاب آرام، حملات تخریبی انجام می‌دهند، نیروهای امنیتی کشور به صورت درست اکتال و ضروریات اولیه‌ی شان مرفوع نمی‌گردد، چگونه می‌تواند با سربلندی تمام ادعای امنیت و کوتاه کردن دخالت دست‌های فعال استخباراتی در کشور را نماید؟ نظامی که از حیث ساختار و محتوا دچار اشکالات حقوقی بوده و از دید شخص که چند صباحی در این وادی گذری نموده و از بافت عمومی آن آگاهی نسبی داشته باشد نمی‌تواند از آن چالش‌های مفهومی و تنگنای که تنها با عینک حقوقی و تخصصی قابل دیدن می‌باشد به سادگی عبور کرد. این ساختار غیر معیاری با این همه مشخصه‌های منفی خود با چه روی‌کردی می‌تواند به حملات پاکستان پاسخ نظامی یا لاقط دیپلماتیک دهد؟

پاکستان با جسارت تمام همه روزه خاک این کشور را به بهانه‌های مختلف مورد حملات نظامی قرار می‌دهد. همه روزه عده کثیری از افغان‌ها به خاطر این تجاوز آشکار، زندگی شان را از دست داده و چه بسا خانواده‌های که از ستم این دوست به ظاهر با احساس و غم‌خوار، مهاجر و به ولایات یا کشورهای دیگر رهسپار می‌شوند. این حکومت حتا در کابل که حجم عظیمی از امکانات و منابع نظامی در آن قرار دارد نمی‌تواند امنیت پایتخت را تأمین کند و تروریستان هر روز با چهره‌های گوناگون و نقاب‌های در حال تغیر، تحت عناوین مختلف، به راحتی در پایتخت کشور به حملات تخریبی شان ادامه می‌دهند و حلقوم آرامش پایتخت نشینان را با شمشیر خشن و بی‌مهابای دهشت می‌بُرد. اما حکومت بجای مقابله با چنین ناسامانی‌ها، صدای اعتراض را در نطفه خفه نموده و آزادی بیان، به عنوان مهمترین دست‌آورد حیات بشری در عصر مدرن را مخلوط گفتمان‌های سیاسی نموده و در بستر ادبیات قدرت تجزیه و تحلیل می‌کند. چنین حکومت چگونه می‌تواند پالیسی‌های دقیق را برای بیرون رفت از وضعیت کنونی طراحی و برنامه‌های ملی را به نحو احسن مدیریت کند؟

می‌گیرند و آن چیزی نیست جز مخدوش و مشغول نمودن اذهان عمومی و کنترل فضای اعتراضی به نفع نظام که خود در بطن آن قرار دارد. می‌توان به جرأت ادعا کرد که گفته‌های آقای عبدالله هیچ چیزی نداشت، بلکه او در جریان سخنرانی خود به دنبال توجه بی‌کفایتی حکومت وحدت ملی و در رأس آن پنهان کردن ضعف خودش به عنوان شریک پنجاه فیصدی قدرت بود.

آن چنان‌که ریاست اجراییه به آن‌ها به عنوان موارد مهم و تنها گم‌شده‌ی انسان افغانی «صلح و ثبات» در کشور اشاره می‌کند، نه تنها در انورتی‌ه ناتوان و فاقد اراده‌ای به نام حکومت وحدت ملی وجود ندارد، بلکه خود ادعای بزرگ‌تر از آن است که حتی به صورت فرضی هم در ماهیت این پیکره‌ی ساختاری و بافت سیاسی تصور نمیشود. به دنبال گفته‌ها و دید و بازدیدهای ریاست اجراییه، رییس جمهور نیز در طول هفته‌ی گذشته بی‌کار ننشست و از ژنرالان آمریکایی مقیم افغانستان به خاطر صداقت و تمهیدات شان نسبت به تمامیت ارضی و منافع علیای ملی در ارگ ریاست جمهوری تقدیر به عمل آورد. بسیاری از آگاهان اعمال از این دست رهبران حکومت وحدت ملی را رقابت‌های درونی آنان بر سر قدرت می‌دانند و معتقدند که رییس جمهور به جای این‌که وقت خود را با این تقدیرها و دادن لوح‌های سپاس هدر می‌دهد بهتر است تا از طریق ابزارهای دیپلماتیک با دنیای خارج وارد گفتمان سیاسی با تیم مجز و فنی شوند و از این طریق سیاست‌های کشورهای ناتو و در رأس آن ایالات متحده آمریکا را در مورد کشور و شرایط خفقان سیاسی امنیتی باز خوانی می‌نمود و در صدد راه‌های

مسئله‌ی اساسی این است، حکومتی که کم‌تر از ۶۵ فیصد از خاک کشور را در اختیار دارد و هر روز و هر دم در جای جای این خاک تروریستان با اعصاب آرام، حملات تخریبی انجام می‌دهند، نیروهای امنیتی کشور به صورت درست اکتال و ضروریات اولیه‌ی شان مرفوع نمی‌گردد، چگونه می‌تواند با سربلندی تمام ادعای امنیت و کوتاه کردن دخالت دست‌های فعال استخباراتی در کشور را نماید؟ نظامی که از حیث ساختار و محتوا دچار اشکالات حقوقی بوده و از دید شخص که چند صباحی در این وادی گذری نموده و از بافت عمومی آن آگاهی نسبی داشته باشد نمی‌تواند از آن چالش‌های مفهومی و تنگنای که تنها با عینک حقوقی و تخصصی قابل دیدن می‌باشد به سادگی عبور کرد. این ساختار غیر معیاری با این همه مشخصه‌های منفی خود با چه روی‌کردی می‌تواند به حملات پاکستان پاسخ نظامی یا لاقط دیپلماتیک دهد؟

حکومت وحدت ملی در کنار تمامی نا کارایی‌ها و ناهماهنگی‌های سیاسی امنیتی خود در این روزها به بهره برداری‌های سیاسی و ابزاری از منابع و امکانات عمومی اقدام نموده است و تلاش دارد از این طریق به ناکامی‌ها و ضعف‌های حکومت داری شان سرپوش نهد و از اعتراض همگانی جلوگیری نماید.

داکتر عبدالله رییس اجراییه‌ی حکومت، در هفته‌ی گذشته دو سفر مهم ولایتی داشت. سفر اول آقای عبدالله در ولایت بدخشان و سفر دوم او در ولایت هرات بود. داکتر عبدالله که در ضمن یک هیأت بلند پایه به شمول وزیر امور خارجه و وزیر فواید عامه به ولایت بدخشان سفر نمود، همزمان بود با پس گیری ولسوالی مهم و استراتژیک بدخشان بنام زیباک از دست طالبان، که با همت و تلاش همه جانبه‌ی نیروهای امنیتی دوباره در اختیار حکومت قرار گرفت. آقای عبدالله در جریان سخنرانی خود در جمعی از نظامیان و فرماندهان ارتش ملی، به آن‌ها وعده سپرد که حکومت وحدت ملی در امر مبارزه با دهشت افغانان، صادقانه در کنار مردم و نیروهای امنیتی می‌ایستد و پلان‌های همه جانبه برای خروج از بحران نامنی در کشور دارند که با تطبیق و اجرائی آن‌ها می‌توان ثبات نظام و رفاه همگانی را بیمه نمود. او علاوه کرد که برخی دست‌های پشت پرده در داخل و خارج از کشور در صدد نابودی نظام سیاسی و ایجاد بسترهای نامنی و بی‌ثباتی در افغانستان در حال فعالیت اند، اما مردم و حکومت با همکاری ارگان‌های امنیتی کشور هرگز اجازه‌ی پیاده شدن چنین سناریوی ضد انسانی و مخالف موازین بین‌المللی را نخواهد داد. متن تمام سخنرانی‌های ولایتی رییس اجراییه‌ی حکومت را سخنان نرم و چند پهلو تشکیل می‌داد، سخنان که هم تکراری است، هم سیاسی و عوام فریبانه. اگر واضح‌تر حرف بزنیم، سخنان رییس اجراییه درنفس خود بیشتر از یک شعار نبود، سخنان که با چیدن کلمات و الفاظ به ظاهر ملایم و هم‌گون با واقعیت‌های اجتماعی بافته شده و از لحاظ ادبیات سیاسی به رفتار عوام فریبانه می‌انجامد، از دیدگاه اندیشمندان، مکاتب اخلاقی و بسترهای مطروحه در بافت این گفتمان، سخنان آقای عبدالله به دروغ گویی، تقلب و عدم صداقت تفسیر و تعبیر میشود. گفته‌های ریاست اجراییه به رغم این‌که در ظرف هویتی این ساختار جایی برای ماندن ندارند، از لحاظ فکری هم با واقعیت‌های عینی سر ناسازگاری نشان میدهد. این گفته‌ها مانند صدها سخن دیگری این حاکمیت، از یک شعور نهان یا پنهان سیاسی نشأت

نقد اجتماعی

انسان افغانستانی در فرار و قرار خود مصئون نیست

احمد شاه کبزاد

ناگفته پیداست، افغانستان از معدود کشورهای جهان است که بیشترین مهاجر را در سراسر گیتی دارد. قریب به یقین، اکثریت مهاجرین افغانی نه برحسب تصادف، بل به دلیل فقدان امنیت جانی/مالی و برآورده نشدن اساسی ترین نیازمندی های شان در افغانستان، راه دشوار مهاجرت را در پیش گرفته و به وطن شان پشت کرده اند. خلاف برآورد و تصور ما، متأسفانه با مهاجرین بصورت عام و با مهاجرین افغان بصورت خاص، برخورد‌های دولت‌های مهاجر پذیر، از نوع انسانی آن نبوده و در اکثر زمان، کم‌ترین حقوق انسانی شان هم رعایت نمی‌گردد. در تازه‌ترین مورد آن، در اثر درگیری پناهجویان افغانی با کردهای ترکیه، چندین پناهجو که هویت افغانی دارند، کشته و زخمی شدند. به رغم این‌که برخورد‌های فزینگی از این دست که کشته و زخمی را به همراه داشته و قربانی آن پناهجویان باشند، در نوع خود تازگی نداشته و پس از چندی، ما وقوع چنین رویدادهای تلخ را نظاره گر بوده ایم. عینی‌ترین نمونه‌ی آن قتل دختر خردسال افغانی در ایران بنام ستایش قریشی بود که سال پار به بدترین شکل ممکن توسط یک شهروند ایرانی مورد تجاوز قرار گرفت و سپس به قتل رسید. اما نوعیت/روش قتل در منطقه‌ی سلطان غازی شهر استانبول قابل غور و سخت مایوس کننده است. به هر ترتیبی، امید است که از جانب نمایندگی سیاسی افغانستان تعقیب و جدا پیگیری شود.

ماجرای به‌گونه‌ی بوده است که در اثر درگیری فزینگی بین پناهجویان افغان و اتباع ترکیه در منطقه‌ی «سلطان غازی» که یک منطقه‌ی مهاجر نشین است و ساکنان آن مهاجرین سوریه، پاکستان و افغانستان اند، دست کم چهار پناهجو به بدترین شکل ممکن توسط چاقو به قتل می‌رسند. هرچند در حوالی آن روز، خبرهای در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شد که از کشته شدن ۳۰ نفر و زخمی شدن ۳۰۰ نفر خبر می‌داد، خبری که در ظاهر باور آن دشوار بنظر می‌رسید. اما آمار رسمی، حداکثر قربانیان رویداد را ۴ نفر اعلام کردند و علل درگیری طرفین منازعه را، ناشی از ملاقات یک پناهجو با یک دختر کرد عنوان کرده است. گفته می‌شود که مرد کُردی از فرط خشم بالای پناهجوی افغان حمله کرده که با پشتیبانی تعدادی از پناهجویان همراه می‌گردد، سر انجام مرد کُرد زخمی و در مسیر راه شفاخانه از بین می‌رود. در ببحوحه‌ی وارسو قضیه و انگیزه‌ی قتل، رسانه‌های ترکی گفته اند که نزاع از آزار و اذیت زن ترکی توسط مهاجرین ناشی می‌گردد که با گفته‌های شاهدان عینی که در منطقه‌ی سلطان غازی زندگی دارند، همخوانی ندارد. در این گیرودار دو نکته شایان گفتن است: یکم: قطع نظر از آمار دقیق کشته و زخمیان حادثه، قضایای از این دست برای آینده‌ی پناهجویان تأثیرات منفی زیادی خواهند داشت. نگرانی جدی که می‌توان به آن اشاره کرد، رشد روحیه‌ی مهاجر ستیزی میان شهروندان کشورهای مهاجر پذیر است. روی این ملحوظ، ایجاد بی‌کند که این قضیه از مجرای نمایندگی‌های سیاسی افغانستان در ترکیه تعقیب و پیگیری شوند.

دوم: کاربران فیسبوک در مسابقه‌ی مضحک خبر رسانی، باید بجای سرعت انتشار خبر، بالای صدق و کذب خبر غور و روی آمار رسمی توجه کنند. در گیر و دار حادثه‌ی سلطان غازی، تفاوت قابل ملاحظه‌ی بین آمار رسمی و تأیید شده «۴ کشته» و آمار و ارقام کاربران فیسبوک «۳۰ کشته» دیده می‌شود، که مسلماً ناشی از کم‌توجهی، کم‌ظرفیتی و عدم مسئولیت پذیری کاربران فیسبوک به عنوان یک رسانه‌ی اجتماعی است. ویدیوهای که تحت عنوان این ماجرا در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شد، می‌رفت تا یک نگرانی جدی میان مهاجرین ایجاد کند و در داخل افغانستان هم یک روحیه‌ی ضد اتباع و دولت ترکیه داشت شکل می‌گرفت. بنابراین لازم است برای جلوگیری از نگارنی‌های روحی_روانی و تنش اجتماعی، کاربران رسانه‌های اجتماعی در پخش خبرهای که نشر می‌کنند دقیق باشند.